

راهنوردی با نیچه

بشو هر آنچه كه هستی

باں كاگ

ترجمه
مریم خراسانی

نشر همان
تهران-۱۳۹۹

راهنوردی با نیچه

Hiking with Nietzsche
On Becoming Who You Are

John Kaag

Farrar, Straus and Giroux, New York, 2018

ترجمهٔ مریم خراسانی
ویراستهٔ امیرحسین مهدی‌زاده

طرح جلد: یلدا مهرزاد

چاپ اول: ۱۳۹۹

شمارگان: ۵۵۰

چاپ: غزال

ناظر چاپ: بهمن سراج

کلیهٔ حقوق قانونی برای ناشر محفوظ است.

نشر همان

تهران: خیابان خواجه نصیر طوسی،

خیابان دکان ولی عصر، شمارهٔ ۶،

مجمع سیمین طبقهٔ اول، واحد ۳

تلفن: ۰۲۱ ۹۱۱۰۴۵۶ (+۹۰)

۹۸۲۱۷۷۲۸۹۸۶

www.hamanpub.com

Email: info@hamanpub.com

@hamanpub



شرکت بخانهٔ ملی

سرشناسه: کاگ، جان ج، ۱۹۷۹-م.

عنوان و نام پیدآور: راهنوردی با نیچه / جان کاگ؛ ترجمهٔ مریم خراسانی.

مشخصات نشر: همان، همان، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۲۵۰ صفحه؛

شابک: ۹۶۷۵-۶-۸-۹۱۸-۶۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فهرست نشده

موضوع: نیچه، فریدریش ویلهلم، ۱۸۴۴-۱۹۰۰ م.

موضوع: سرگذشت‌نامه معنوی، راهنوردی کوه آلب

شناسهٔ افزوده: خراسانی، مریم، ۱۳۷۵-م.

رده‌بندی کنگره: B۳۳۱۷

رده‌بندی دیویی: ۱۹۳

شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی: ۶۱۶۱۵۵۰

کاغذ بالکی و سبک این کتاب در
کمپانی هولمن سوئد و با رعایت
قواعد زیست‌محیطی تولید شده
و دارای نشان استاندارد بین‌المللی
انجمن سرپرستی جنگل است.



FSC
www.fsc.org

MIX
Paper from
Responsible
Sources

قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان

فهرست

۱۳	پیشگفتار: کوه‌های والد
	بخش اول
۱۹	پگونگی آغاز سفر
۴۷	مراهران بایند
۶۰	واپسیر انساز
۷۳	بازگشت جودان
	بخش دوم
۹۱	زرتشت عاشق
۱۱۴	بر فراز کوه
۱۲۹	تبارشناسی
۱۵۰	تبهگنی و انزجار
۱۶۷	هتل مهلك
	بخش سوم
۱۸۳	اسب
۱۹۰	اینک، مرد!
۲۰۴	گرگ بیابان
۲۲۱	یشو هر آنچه که هستی
۲۳۵	سخن آخر: مورگن‌شترایش
۲۴۳	گاه‌شمار زندگی و آثار نیچه
۲۴۷	نمایه

پیشگفتار: کوه‌های والد

برای خود سبده‌ای تعیین کنید، مقاصدی والا و شکوهمند، و در راه رسیدن به آنه فنا شوید! در زندگانی هیچ عزمی بلندتر از فنا شدن با تمام وجود! در راه رسیدن به آنچه که عظیم و دست‌نیافتنی است، نمی‌شناسم. فردریش نیچه، یادداشت‌ها، ۱۸۷۳

شش ساعتی طول کشید تا به قلهٔ کورواچ برسیم. این، کوه فردریش نیچه بود. مه تابستانی که صبحگاه ارتفاعات پایین‌تر را در برمی‌گیرد تقریباً محو شده، و در فاصلهٔ یک و نیم کیلومتر از کوهپایه‌ها را نمایان ساخته بود. روی تخته سنگی گرانیته که کاملاً فسیل شده بود نشستیم و مقدار راهی را که طی کرده بودم در نظر آوردم. لحظاتی بعد دریاچهٔ زیلس در کوهپایهٔ درخشان کورواچ نگاه کردم؛ آینه‌ای فیروزه‌ای که در طول دره امتداد داشت و منظره‌ای که پیش‌تر نیز آن را به طرز نامحسوس در کوه می‌یافتم منعکس می‌کرد. آنگاه آخرین ابرها محو شدند و کوه پتر دینیا در جنوب شرقی نمایان گشت. در واقع راهی که پیموده بودم چندان هم طولانی نبود. برنینا، دومین قلهٔ مرتفع در رشته‌کوه‌های آلپ شرقی "والد" کورواچ محسوب می‌شود و نقطه‌ای است در سلسله کوه‌های

کشیده شده از شمال به جنوب که در آن ارتفاع به حداکثر می رسد و دو دره نعل اسبی وسیع از هم جدا می شوند. یوهان کواز بیست و هشت ساله پس از این که نخستین بار برنینا را در سال ۱۸۵۰ فتح کرد، چنین نوشت: «افکار گران بر ما چیره شدند. چشمان حریصمان زمین را تا افقی دور دست از نظر گذراند. در پیرامونمان هزاران هزار قله قرار داشتند که همچون صخره هایی از دریایی رخشنده و یخ آلود سر بر آورده بودند. مبهوت و حیر به سرتاسر این جهان کوهستانی پرشکوه خیره شدیم.»

نوزده ساله بودم و مجذوب کوه های والد. کوه والد، چه نزدیک باشد چه دور، در یک رشته کوه مشخص بلندترین قله است و سایر پدیده های زمین شناسی از آن منسلک اویند. من شیفته کوه های آلپ و دهکده زیلس-ماریا در سوئیس بودم. زیلس همان روستایی بود که نیچه در بخش اعظم زندگی فکریش آن را خانه خود می دانست. روزها میان تپه هایی که او در اواخر قرن نوزدهم آنان را در یاد کرده بود پرسه زدم و سپس، همچنان به پیروی از نیچه، به جست و جوی والدین پرداختم. پیتز کورواچ با ۳۴۵۰ متر ارتفاع بر سر فرزندان خود، یک کوه هایی که بر گرد زیلس-ماریا حلقه زده اند، سایه می افکند. برنینا در آن سوی دره قرار دارد. چهارصد و هشتاد کیلومتر آن طرف تر به سمت غرب مون بلان، جد بسیار دور برنینا، بر سر مرز فرانسوی این "جهان کوهستانی پرشکوه" ایستاده است. پس از آن اورست، که حدود دو برابر فرزند فرانسوی اش اندازه دارد با دورافتادگی، بیگانگی و فراگیری غریبش بر زمین تکیه زده. کورواچ برنینا، مون بلان، اورست - راهی که به والد می رسد برای بسیاری از مسافران مسافت فرسای و طولانی است.

نیچه در بیشتر عمر به جست و جوی بلندترین پرداخت و فتح پی در پی دورنماهای عینی و فلسفی را هدف قرار داد. او می گوید: «هان! من به شما "اوبرمنش" را می آموزانم.» این "ابر انسان"، کمالی مطلوب و فوق بشری، بلندایی است که هر فرد می تواند شور دست یابی به آن را در سر بپروراند و به همین سبب الهام بخش جمع کثیری از خوانندگان بوده است. سال ها

بود که فکر می‌کردم پیام ابرانسان واضح و مبرهن است: بهتر شو، و از جایی که هستی بالاتر برو. قهرمان اگزستانسیال نیچه که از جانی آزاده، بااراده و سنت‌گریز بهره دارد هم مایهٔ هراس و هم منبع الهام است. ابرانسان ما را به چالش می‌کشد تا خود را در قالبی دیگر تصور کنیم و از آداب اجتماعی و قیود تحمیل‌شده بر خود که بی‌سروصدا بر زندگی امروزی حکم می‌رانند فراتر رویم: فراتر از سیر یک‌نواخت و توقف‌ناپذیر روزمرگی‌ها. فراتر از دل‌مشغولی و غم و غصه‌ای که ما را در دوندگی‌های در روزه‌مان دنبال می‌کنند. فراتر از احساس ترس و عدم اعتماد به نفسی که آزادی را تحت اختیار دارد.

گاف افراد به دید تمسخر به فلسفهٔ نیچه می‌نگرند و آن را کودکانه می‌دانند. در نظر آنها افکار نیچه محصول ذهنی است خودبزرگ‌پندار که ممکن است فدا شدنش به سود خودمشغولی و خامی دورهٔ نوجوانی بخورد، ولی بهتر آن است برسیدن به دورهٔ بزرگسالی کنار گذاشته شود. شکی نیست که این "اروپایی" آمدن به بسیاری از خوانندگان نوبالغ جرئت و جسارت بخشیده است. با این حال، آموزه‌هایی از نیچه وجود دارد که افراد جوان قادر به بهره‌گیری از آن نخواهند بود. در واقع، من پس از این همه سال نتیجه گرفته‌ام که نوشته‌های او به‌طور خاص برای افرادی مناسب است که به اوج دوران میانسالی نزدیک می‌شوند. در نوزده سالگی، وقتی بر سر قلهٔ کورواچ ایستاده بودم، هیچ نمی‌دانستم دنیا گاه تا چه حد می‌تواند ملال‌انگیز باشد. در نظرم ماندن در دریا و شنا دادن به آنچه که عادی و معمولی است، بسیار آسان می‌نمود، یا این که در واقع می‌پنداشتم توجه مداوم به زندگی امری مشکل است. در سی و شش سالگی کم‌کم دارم به درک روشن‌تری از ماهیت زندگی می‌رسم.

یک بزرگسال بامسئولیت بودن، در کنار سایر وظایف، به معنای تسلیم شدن به شیوه‌ای از زندگی است که انتظارات و توانایی‌های گذشته و حتی فعلی فرد در آن جایی ندارند. شدن چیزی است که همواره امید داشتیم از آن بگریزیم. در میانهٔ زندگی، "اوبرمنش" پشتگرمی و نویدی

است مبتنی بر آن که تغییر هنوز هم امکان‌پذیر است. "اوبرمنش" نیچه - و به طور کلی فلسفه او - را نباید تنها توده‌ای از مفاهیم انتزاعی دانست. نمی‌توان با تکیه زدن به مبیل راحتی و یا در آسایش خانه خود به آن رسید. می‌بایست به راستی از جای برخاست، ایستاد، خود را گرم کرد و به راه افتاد. طبق گفتار نیچه، این دگرگونی حین "هوشیاری و پیش‌آگاهی ناگهانی درباره آینده، مخاطرات قریب‌الوقوع، دریا‌های از نو گشوده و عدافی از نوروا که دگر بار به آنان ایمان آورده شده" رخ می‌دهد.

این کتاب به "اهدافی از نوروا" که بار دیگر کمال مطلوب می‌گردند می‌پردازد. درباره راهنوردی است با نیچه به سوی بزرگسالی. وقتی برای اولین بار کوه را فتح کردم، فکر می‌کردم یگانه هدف راه‌پیمایی پشت سر گذشتن آب‌ها و رسیدن به هوای آزاد است. با این حال، طی سالیان دراز، و اکنون که در راه‌ها رو به خاکستری شدن می‌رود دریافت‌ام که این نمی‌تواند تنها هدف، رمز نوئی، و یا به طور کلی زیستن باشد. درست است که هر چه بالاتر برویم منظره گسترده‌تری را خواهیم دید، اما این نیز صحیح است که در هر ارتفاعی نمی‌توان همواره از مقابل چشمانمان می‌گریزد. با بالاتر رفتن سنم پیام "اوبرمنش" بی‌چیز از پیش نیازمند توجه، و در عین حال گیج‌کننده‌تر شده است. چه ارتفاعی به اندازه کافی بلند است؟ باید به چه چشم بدوزم؟ یا این؟ چه نیچه بخوایم صداقت پیشه کنم، باید به دنبال چه چیز بگردم؟ حکمت این ناول روی پای من، هدف از رنج کشیدن در راه غلبه بر خود چیست؟ دقیقاً چگونه شد که به بالای این کوه رسیدم؟ آیا باید به همین قله دست‌نشانم؟ نیچه در آستانه ورود به سی سالگی می‌گوید: «بگذار تا روح جوان به این طرح این پرسش به زندگی پیشین خود بنگرد: تاکنون دل در گروی محبت چه چیز داشته‌ای، و چه چیز روح تو را به پرواز در آورده است؟» در نهایت این‌ها سؤالاتی بجا هستند که باید پرسیده شوند. قرار نیست طرح "اوبرمنش" - مثل خود پیر شدن - به مقصدی ثابت و یا مکانی جاودان با چشم‌اندازی بدون تغییر ختم شود.

هنگام راهنوردی به سمت کوه خم می‌شوی. گاه پایت می‌لغزد و با سر زمین می‌خوری. گاه تعادلت را از دست می‌دهی و از پشت به زمین می‌افتی. این کتاب داستانی است دربارهٔ تلاش در جهت گرویدن به سمت و سوی صحیح، دربارهٔ متمایل ساختن خود کنونی به آنچه که هنوز به دست نیامده و از دیدرس خارج است، و در عین حال می‌توان به آن رسید. حتی لغزیدن نیز می‌تواند آموزنده باشد. از قضا چیزی نه بر نوک کوه، بلکه بر سر راه قرار گرفته است. به فرد این فرصت داده شده که به قله نیچه بشود «همان که هست».

www.ketab.ir